

مکان و بی مکانی رویکردی پدیدارشناسانه*

دکتر پروین پرتوی

تاریخ دریافت مقاله: ۸۱/۱۱/۲۱

تاریخ پذیرش نهایی: ۸۲/۳/۳

چکیده:

نوشته حاضر از سنخ مقالات مروری تحلیلی می باشد و لذا سعی شده با تکیه بر منابع معتبر و مرتبط با موضوع و با تکنیک "مطالعات کتابخانه ای" مقوله های مکان و بی مکانی با رویکردی پدیدارشناختی، مورد بررسی و چالش قرار گیرند. بحران بی مکانی و بی هویتی فضاهای شهری معاصر، از مباحث پایه ای معماری و شهرسازی بوده و صرف نظر از قلمرو جغرافیایی کشورها، از نیمه دوم سده بیستم تا کنون مورد توجه بسیار بوده است.

در این مقاله، ابتدا به طور اجمالی نقش تفکر پدیدار شناسی در حل و یا تعدیل بحران مکان بررسی شده، سپس مفاهیم پدیده مکان، ساختار مکان و بی مکانی در پرتو نظرات مارتین هیدگر تجزیه و تحلیل شده و در نهایت، تغییر نگرش انسان نسبت به خود و نظام هستی و ارتباط از هم گسیخته و فرادستی او با محیط به عنوان یکی از علل عمده بحران مکان در عصر حاضر مورد بحث قرار گرفته است.

واژه های کلیدی:

مکان، فضا، کاراکتر، بی مکانی، پدیدار شناسی.

o این مقاله برگرفته از یکی از مباحث رساله نهایی اینجانب با عنوان: "پدیدار شناسی مکان: اصول و متدولوژی" با راهنمایی استاد گرانمایه جناب آقای مهندس محمود توسلی می باشد.

E-mail: partovi@art.ac.ir

oo استادیار گروه آموزشی شهرسازی، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه هنر.

مقدمه

و معمارانه است و از این رو از حس مکان، غیر قابل تفکیک است. شکست های پی در پی فرمالیسم و کارکردگرایی در زمینه خلق محیط های انسانی، زنده و پویا منجر به علاقه روزافزون معماران، شهرسازان و سایر طراحان به رویکرد پدیدارشناسی شده است. کریستین نوربرگ شولتز، ادوارد رلف، دیوید سیمون، رابرت ماگروثر، آن باتیمر و کنت فرامپتون از جمله این متخصصین هستند که هر یک طی سال های متمادی و غالباً از نیمه دوم سده بیستم مطالعات بی شماری را در ارتباط با پدیدارشناسی مکان تحقق بخشیده‌اند. ماگروثر^۱ شخصاً پدیدارشناسی هرمنوتیک^{۱۱} را راه میانه ای بین مطلق گرایی پوزیتیویسم از یک طرف و نسبی گرایی پسا ساختارگراها از طرف دیگر می‌داند. زیرا از نظر او پدیدارشناسی تلاشی است برای ایجاد موازنه بین فرد و جهان، محقق و پدیده، احساس و تفکر و در نهایت تجربه و تئوری. در همین ارتباط دیوید سیمون^{۱۲} نیز پدیدارشناسی را یک زبان مفهومی مفید برای ایجاد وفاق بین آن دسته از طراحان محیط که از رویکردهای شهودی برای شناخت استفاده می‌کنند و آن دسته از پژوهشگران دانشگاهی که بیشتر از رویکرد عقلایی استفاده می‌کنند می‌داند. از دیدگاه او پدیدارشناسی می‌تواند موجب کاهش تنش های موجود بین حس کردن و فکر کردن، بین شناختن و طراحی کردن و بین تجربه زیسته^{۱۳} دست اول و گزارش های مفهومی دست دوم از آن گردد. با شناخت معنی، هویت و کاراکتر فضا و مکان، برنامه ریزی و طراحی آن دیگر چندان دشوار نخواهد بود. شناختی که با دور شدن از مفاهیم تجریدی و انتزاعی ما را به صادقانه ترین صورت ممکن در معرض واقعیت قرار خواهد داد. یادآوری این نکته که هویت بشری، مستلزم هویت مکان است، براهیمت این رویکرد می‌افزاید. امروزه نظریات کریستین نوربرگ شولتز در ارتباط با پدیدارشناسی مکان، به طور وسیعی مورد رجوع است و او به عنوان پشتیبان اصلی رویکرد پدیدارشناسی در معماری، شناخته شده است. شولتز به شدت از آراء هیدگر متأثر است. از دیدگاه او، پدیدارشناسی روشی برای عینیت بخشیدن به فضای وجودی^{۱۴} از طریق ساختن مکانهاست و با تبعیت از ادموند هوسرل (بنیانگذار تفکر پدیدارشناسی)، پدیدارشناسی را روشی برای "بازگشت به خود اشیاء"^{۱۵} در تقابل با سازه های ذهنی و انتزاعی می‌داند. پدیده مکان، ساختار مکان و حس مکان از جمله مفاهیم بالارزشی هستند که توسط شولتز و سایر پدیدارشناسان محیطی، در پرتو نگرش پدیدارشناسانه، توصیف و تحلیل شده و به چالش گرفته شده‌اند و لذا نیلماً مورد بحث قرار می‌گیرند.

بحران مکان به مفهوم بحران معنی اجتماعی از فضا و زمان، از بارزترین مشکلات شهرسازی معاصر است، بحرانی که در ایجاد فضاهای شهری فاقد هویت، فاقد تاریخ و فاقد ارتباط تبلور یافته است. شهرسازی سده بیستم بیش از آنکه معطوف به کیفیت ارتباطات باشد، متوجه کمیت ارتباطات بوده از این رو پیوستگی احساسی با مکان، مورد غفلت و فراموشی قرار گرفته است. فقدان معنی، نه تنها تغییر اساسی پارادایم در فرم شهر را نشان می‌دهد بلکه مؤید تغییر تدریجی شیوه ادراک انسان ها از پیوستگی با مکان نیز هست. "در حالی که اثر مدرنیته بر مکان، منجر به کاهش ارزش آن شده است، گرایش به جهانی شدن متعاقباً اعتبار آن را زیر سؤال برده است."^۱ رویکرد کارکردگرا^۲ مکان را به عنوان یک اینجای^۳ واقعی که دارای هویت خاص خود است به مروربه فراموشی سپرد و موجب ایجاد فضاهای بدون مکان^۴ و بدون تاریخ^۵ گردید. "انسان مدرن فراموش کرده است که کیست و معنای وجودی او چیست و از این رو حس مکان خود را در جهان از دست داده است."^۶ بشر امروزی مجذوب دسترسی آسان است، پدیده ای که تجربه مکان‌های دور دست و فرهنگ های گوناگون را برای او مقدور می‌سازد، اما در کنار این جاذبه، خطر یکنواختی، یکسانی و بی‌روح شدن فضاهای شهری پا برجا باقی می‌ماند. عارفی (۱۹۹۹) این ویژگی را یکی از نیرومند ترین و سهمگین ترین کشمکش هایی می‌داند که برنامه ریزان و طراحان شهری امروزه با آن مواجه‌اند. در همین ارتباط کنت فرامپتون^۷ همه را به نوعی از آنالیز سود و هزینه که همانقدر که به جنبه های کمی توجه می‌کند، معطوف به جنبه های کیفی نیز باشد، فرا می‌خواند. او مقاومت کردن در مقابل بهینه سازی^۸ و حکومت ستمگرانه تکنیک و تلاش برای همراه کردن معنی و فرهنگ با مکان را راه حل نهایی در وضع موجود فضاهای شهری می‌داند. از نظر او هیچ آمیدی برای خلق مجدد مکان، بدون ایجاد حس تعلق و وابستگی به مکان وجود نخواهد داشت. شاید اکنون زمان آن فرا رسیده باشد که پارادایم جدیدی در شهرسازی ایجاد گردد، پارادایمی که نه به وسیله مفاهیم و طرح های جامع و نه به وسیله هنجارها و قوانین شهری بلکه به وسیله نوعی از شهرسازی که افراد و گروه های انسانی را به حساب می‌آورد، مشخص می‌گردد. از آنجا که رویکرد پدیدارشناسی در مطالعات محیطی، بیش از هر چیز متوجه مفاهیم زیست جهان^۹ و مکان و ارتباط در هم تنیده آنها با انسان می‌باشد، لذا در این مطالعه، به مدد این رویکرد و به خصوص با تکیه بر تفکرات مارتین هیدگر، تحلیل جدیدی از مقوله مکان ارائه گردیده است. از نظر هیدگر هستی انسان بی چون و چرا و به طور انکار ناپذیری فضایی، محیطی

۱- پدیده مکان:

از دیدگاه پدیدار شناسانه، مکان، چیزی بیش از یک محل انتزاعی است؛ مکان کلیتی است که از اشیاء و چیزهای واقعی ساخته شده و دارای مصالح، ماده، شکل، بافت و رنگ است. مجموعه این عناصر با هم کاراکتر محیطی مکان را تعریف می کنند. در روان شناسی محیطی مرسوم، مکان به عنوان برآیندی از نیروهای متنوع سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و روان شناختی که در لحظه خاصی از زمان بر آن تأثیر می گذارند، تلقی می شود. فرض بر این است که مداخله مناسبی از نیروهای یاد شده، می تواند موجب دگرگونی مکان گردد، بر ماهیت آن تأثیر بگذارد و به آن شکل بدهد. نگاه نوربرگ شولتز به این پدیده، به گونه ای بنیادین متفاوت است. از نظر او مکان ها اساساً همان چیزی اند که هستند^{۱۶} و این به دلیل کیفیت های ذاتی موجود در محیط فیزیکی است و لذا "مداخله انسان ها در مکان، زمانی بیش از همیشه موفق خواهد بود که بتوانند در وهله اول، کاراکتر اصلی مکان را بشناسند و پیرو آن، محیط هایی انسانی ایجاد نمایند که با این کاراکتر بیشتر هماهنگ باشد تا ناسازگار، تحمیلی و دیکتاتور مآبانه"^{۱۷}. از نگاهی دیگر، اما در همین راستا، ادوارد رلف مکان را پدیده ای می داند که معنی اصلی و ماهیت آن، نه از محل ها یا از عملکردهای عادی که مکان تأمین می کند و نه از اجتماعی که آن را اشغال می کند ناشی می شود، گرچه همه این موارد جنبه های رایج و شاید لازم مکان هستند؛ بلکه ماهیت مکان ها بر حیث التفاتی^{۱۸} وسیعاً ناخود آگاهانه ای قرار دارد که مکان ها را به مثابه مراکز پرمحتوا و عمیق از وجود بشری تعریف می کند.^{۱۹} بدیهی است که مکان دارای یک پایه جغرافیایی و معمارانه خاص است. مکان زمینه ای برای فعالیت هاست و عموماً دارای یک هویت شناختی است. مکان در برگرفته عوالم اجتماعی متنوعی است و دارای تاریخی که گذشته، حال و آینده را به هم می پیوندد. هر کدام از این جنبه های مکان، واجد اهمیت هستند. اما در یک تصویر پدیدار شناسانه از مکان، این جنبه ها احتمالی و امکانی هستند و لذا در درجه دوم اهمیت قرار دارند. آنچه واجد اهمیت اصلی است وجود ارتباطاتی درون ساختاری است که شاید بتوان یکی از مهم ترین آنها را دیالکتیک درون - بیرون دانست.

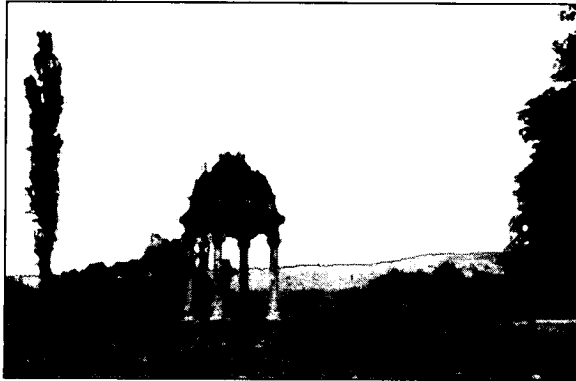
مکان ها مملو از کیفیت های گوناگون هستند و لذا مداخلات انسانی زمانی به بهترین وجه به ثمر می رسد که این کیفیت ها به خوبی شناخته شوند. سیمون در این ارتباط پیشنهاد می نماید که تحقیقات مربوط به مکان و محیط معطوف به مطالعه ارتباطات درون ساختاری مکان گردد، ارتباطاتی که بیش از آنکه مبنای علی داشته باشند، بر دیالکتیکی پویا، مبتنی هستند.

۲- ساختار مکان:

شاخص هایی چند در ارتباط با ساختار مکان، توسط محققین ارایه گردیده است که از آن میان، نظرات نوربرگ شولتز در مجموع نقطه خوبی برای عزیمت به سوی پدیدار شناسی مکان محسوب می شود. از این دیدگاه، اولین گام تمایز قایل شدن بین پدیده های طبیعی و پدیده های انسان - ساخت است. گام بعدی ایجاد طبقه بندی هایی نظیر زمین / آسمان (افقی / عمودی)، و درون / بیرون می باشد. این طبقه بندی ها دارای معانی فضایی هستند و در آن به فضا نه به عنوان یک مفهوم ریاضی، بلکه به عنوان یک بُعد وجودی توجه می شود.

گام بعدی، توجه به کاراکتر مکان است. مفهومی که امکان بررسی مکان در بستر زندگی واقعی و روزمره را فراهم می کند. پیرو گام های فوق، می توان ساختار مکان را در دانش واژه هایی^{۲۰} چون "چشم انداز" و "مجتمع زیستی" توصیف نموده و سپس به وسیله طبقه بندی های "فضا" و "کاراکتر" مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. در حالی که فضا نحوه سازماندهی سه بُعدی عناصری که مکان را می سازند، خاطر نشان می نماید، کاراکتر به اتمسفر عمومی مکان که در واقع جامع ترین خاصیت هر مکانی محسوب می شود، اطلاق می گردد. از نظر نوربرگ شولتز، می توان به جای تمایز قائل شدن بین فضا و کاراکتر، از مفهوم جامع تری که در برگرفته هر دوی آنهاست، یعنی فضای زیستی^{۲۱} استفاده کرد. او برای روشن نمودن تمایز موجود بین مکان، فضا و کاراکتر از زبان و قواعد آن کمک می گیرد و می گوید:^{۲۲}

"مکان ها معمولاً کلیت های محیطی هستند، از قبیل کشورها، مناطق، چشم اندازها، سکونتگاه ها و ساختمان ها. لذا ما برای نامیدن آنها از واژه هایی چون جزیره، دماغه، خلیج، جنگل، بیشه، میدان، خیابان، حیاط، کف دیوار، سقف، پنجره و ... یا به عبارتی از اسامی استفاده می کنیم. استفاده از اسامی مؤید پذیرش مکان ها به عنوان چیزهایی واقعی است که وجود دارند. برخلاف مکان ها، معمولاً فضاها به عنوان سیستم و نظام ارتباطات، معمولاً به وسیله حروف اضافه بیان می شوند. ما در زندگی روزانه، خیلی کم از فضا سخن می گوئیم، اما درباره چیزهایی که بالا یا پایین، قبل یا بعد همدیگر هستند، صحبت می کنیم و برای این کار از حروف اضافه ای چون در، درون، روی، بالای، کنار، از و ... استفاده می کنیم. همه این حروف اضافه، ارتباط های توپولوژیکی را نشان می دهند. و بالاخره، کاراکتر مکان، معمولاً به وسیله صفت بیان می شود (مثل: مکان ترسناک، مکان مقدس، مکان فرح بخش و ...)".^{۲۳} البته از آنجا که کاراکتر کلیت پیچیده ای است، لذا یک صفت نمی تواند بیش



تصویر ۱ - دیالکتیک درون/بیرون
مأخذ: (Norberg-Schulz, 1980).

است که به مکان جان می بخشد، چرا که اساس و پایه هر زندگی، کنش و واکنش با محیط است.^{۲۳}

ادوارد رلف نیز ارتباط بین عرصه درونی و نقطه مقابل تجربی آن، عرصه بیرونی را دیالکتیکی زیر بنایی برای تجربه و رفتار محیطی انسان می داند. از این دیدگاه، مکان‌ها از طریق درجات متفاوتی از درون بودن و در بیرون بودن، هویت‌های گوناگونی را نزد مردم کسب می کنند و لذا تجارب انسانی کیفیت‌های متنوعی از معنی و احساس را در بر می گیرند. در این میان خط مرزی^{۲۴} که فضای داخلی را از فضای بیرونی جدا می کند، نقش تعیین کننده‌ای پیدا می کند. آشی‌ها را در این باره می گوید: "خط مرزی نه تنها کاراکتر بیرونی یک بنا را تعیین می کند، بلکه کاراکتر چشم انداز اطراف آن بنا را نیز به خوبی مشخص می کند."^{۲۵}

مرزها نظم فضایی را ایجاد نموده و در نهایت کیفیت فضایی را که به وسیله آنها ایجاد می شود، تعیین می کنند.

ارتباط درون/ بیرون موجب می شود که فضاها درجه متنوعی از بسط و توسعه^{۲۶} و حصار را در بر گیرند. در یک زمینه وسیع تر، هر حصاری به نوبه خود تبدیل به یک مرکز می شود که ممکن است به عنوان یک نقطه کانونی برای محیط اطراف خود عمل کند. نوربرگ شولتز در کتاب "معنی در معماری غربی"، بر اهمیت مرکز، در ساختار فضایی مکان تأکید می نماید و در این ارتباط می گوید: "تصور مرکز باید به عنوان عنصری اساسی از فضای وجودی مورد توجه قرار گیرد. هر مکانی که در آن معنی آشکار می شود، در واقع یک مرکز است."^{۲۷}

از یک جنبه از این کلیت را بیان کند. اما اغلب، کاراکتر آن قدر متمایز است که توصیف آن با یک صفت، می تواند بیانگر ذات و ماهیت آن باشد. به این ترتیب ملاحظه می شود که ساختار زبان روزمره ما نیز، تجزیه و تحلیل مکان از طریق تفکیک آن به فضا و کاراکتر را تأیید می نماید.

۲-۱- فضا:

هیدگر در مقاله "ساختن، سکونت کردن، اندیشیدن"^{۲۴} در مورد فضا چنین می گوید: "فضا، در گوهر خود، چیزی است که برایش جایی باز شده است، امری است که در محدوده اش رها شده است. چیزی که برایش جایی باز شده و همواره به اعتبار یک مکان - همچون یک پُل - پذیرفته شده، پیوند داده شده و گرد هم آمده است. بدین سان فضاها، هستی گوهرین خود را از مکان‌ها به دست می آورند و نه از فضا."^{۲۵}

همان گونه که ملاحظه می گردد در این دیدگاه این مکان‌ها هستند که با تحقق بخشیدن به حضور چارگانه و یا به روایت هیدگر، گرد آوردن زمین، آسمان، فانیان و خدایان، به فضاها موجودیت می بخشند، امری که تنها به مدد ساختن و بناکردن، تحقق می یابد.^{۲۶}

گفتگو از فضا با رویکرد پدیدار شناختی، غالباً از مفهوم انتزاعی آن فراتر رفته و در بستر زندگی روزمره واجد معنا می گردد. در همین راستا استفانوویک می گوید: "بین فضای هندسی که می توان در آن به طور آگاهانه و با محاسبات، مداخله انجام داد، آن را اندازه گیری نمود و برای آن برنامه ریزی کرد و فضاها زیسته، که در برگرفته راه و روش کامل هستی و وجود ما هستند، فرق اساسی وجود دارد."^{۲۷}

ادوارد رلف نیز بر این اعتقاد است که فضا نه در ذهن است و نه در جهان، بلکه فضا در جهان است به عنوان بخشی از تجربه روزمره ما. از دیدگاه او هستی انسان، اساساً فضایی است و این فضایی بودن، ویژگی‌هایی چون نزدیکی، دوری، فاصله و جهت را به مثابه روش‌های هستی در بر می گیرد.^{۲۸}

از جمله عوامل مهمی که تعیین کننده ساختار فضایی هستند می توان از مرز^{۲۹}، حصار^{۳۰}، تمرکز^{۳۱} و دیالکتیک درون/ بیرون^{۳۲} نام برد. نوربرگ شولتز شرط اصلی برای سکنی‌گزینی انسان را، موفقیت او در تعریف عرصه درونی و عرصه بیرونی می داند. او در این باره می گوید: "وقتی که مکان‌ها با محیط و نسبت به یکدیگر تأثیر متقابل داشته باشند، موضوع درون و بیرون پیش می آید. لذا همین نسبت موضعی، موقعیت اساسی فضای وجودیست. ظاهراً در درون بودن، هدف اولیه و متعاقب مفهوم مکان است. یعنی دور بودن از آن چیزی که در بیرون قرار دارد. و در این میان روزنه، عنصری

۲-۲- کاراکتر:

مقوله جهت یابی در ادبیات موضوعی شهرسازی،

در دهه های اخیر مورد توجه زیادی بوده است. از جمله می توان به تحقیقات کوین لینچ در این زمینه و آرایه مفاهیمی چون گره، راه، محله، لبه و نشانه به عنوان عوامل اصلی ساختار فضایی که جهت یابی را تسهیل می نمایند، اشاره نمود. ارتباط متقابل این عناصر موجب ایجاد تصور محیطی^{۴۲} و ادراک محیط می گردد. در جایی که تصور محیطی به خوبی ایجاد نشود، انسان حس می کند که گم شده است و این حس آشکارا در تقابل با حس امنیت قرار دارد. بدون کم اهمیت تلقی نمودن جهت یابی، باید اظهار نمود که سکونت، بیش از هر چیز مستلزم شناسایی محیط است. اگرچه جهت یابی و شناسایی هر دو جنبه هایی از یک ارتباط کلی هستند، اما در عین حال می توانند از هم مستقل باشند. ممکن است انسان در محیط به خوبی جهت داده شود، بدون آنکه از آن محیط شناخت درستی داشته باشد. در این حالت حرکت و یافتن مسیرها در محیط به آسانی رخ می دهد در حالی که انسان با آن الفتی^{۴۳} ندارد. برعکس، ممکن است انس و الفت کافی با محیط وجود داشته باشد، بدون آنکه ساختار فضایی، جهت یابی مناسبی را مقدور سازد.

تعلق واقعی به مکان، زمانی رخ می دهد که هر دو عملکرد روان شناختی در محیط به خوبی تحقق یافته باشند. نوربرگ شولتز در این ارتباط می گوید:

"در جوامع اولیه، حتی کوچکترین جزئیات محیط شناخته شده و واجد معنی بودند، علیرغم آنکه این جزئیات ساختار فضایی پیچیده ای را به وجود می آوردند؛ اما در جامعه مدرن کنونی، توجه متخصصین به طور وسیعی، معطوف به تحقق جهت یابی بوده است، در حالی که شناسایی محیط به شانس واگذار شده است. نتیجه این امر به وجود آمدن حس بیگانگی و تنهایی^{۴۴} بوده است."^{۴۵}

۳- بی مکانی:

هیدگر بر این اعتقاد است که در دوران مدرن کنونی، سکونت بشری به ساختن، تنزل یافته است. توجیه او در این زمینه که چرا ما امروزه به طور نازل تری سکونت می کنیم، پیچیده است. او معتقد است که بخشی از این رخداد، ناشی از آن است که ما جهان خود را بیش از حد دست کاری نموده و در آن مداخله می کنیم و به جای آنکه سعی نماییم با جهان از دیدگاه "آسیب نرساندن و حفاظت"^{۴۶} همراه شویم و به آن مجال بدهیم که بماند و بشود،^{۴۷} مداوماً تقاضاهای گوناگونی را مطرح می نماییم. از این جنبه نکته کلیدی برای سکونی گزینی آن است که "بگذاریم خودمان و جهان باشیم. این امکان بخشیدن به بودن و هستی، شامل روش هایی است که ما می سازیم، می بینیم، می فهمیم و فکر می کنیم."^{۴۸}

از طریق مفهوم کاراکتر، سطوح محیطی چشم انداز، مجتمع زیستی و خانه، جنبه واقعی تر و عمیق تری پیدا می کنند. وظیفه اصلی معمار و شهرساز، ایجاد مکان هایی با کاراکترهای پرمعنی و متمایز است؛ زیرا بدون وجود کاراکتر، کلیه سطوح محیطی یاد شده، جنبه انتزاعی پیدا خواهند کرد، به مثابه شهر یا کشوری که ما آن را فقط بر روی نقشه می شناسیم. به عبارت دیگر، انسان تنها زمانی پایگاه وجودی خود را به دست می آورد که مکان او دارای یک کاراکتر واقعی باشد.



تصویر ۲ - شناسایی مکان، از مؤلفه های مهم کاراکتر مکان
مأخذ: Norberg-Schulz.(1980)

کاراکتر مفهومی واقعی تر و در عین حال کلی تر از فضا است. از طرفی اشاره به اتمسفری جامع و عمومی دارد و از طرف دیگر فرم واقعی و ماهیت عناصر تعریف کننده فضا را یادآوری می نماید. شولتز در این باره می گوید:

"... اعمال گوناگون، مستلزم مکان هایی با کاراکترهای متنوع هستند. یک واحد مسکونی، باید ایمن و حفاظت کننده باشد، یک بنای اداری، کارآ و عملی و یک کلیسا باید روحانی و مقدس باشد. وقتی ما یک شهر بیگانه را مورد بازدید قرار می دهیم، معمولاً به وسیله کاراکتر خاص آن تحت تأثیر قرار می گیریم که خود بخشی مهم از تجربه ما از آن شهر است. به طور کلی باید تأکید نمائیم که همه مکان ها واجد کاراکتر هستند و کاراکتر روشی است که طی آن جهان داده شده^{۴۸} است."^{۴۹}

زمانی که انسان به سکونی گزینی نایل می آید در واقع به طور هم زمان در یک فضا استقرار یافته و در معرض کاراکتر محیطی قرار گرفته است. در این زمان دو عملکرد روان شناختی رخ می دهد که می توان آنها را جهت یابی^{۴۰} و شناسایی^{۴۱} نامید. جهت یابی و شناسایی از مهم ترین مؤلفه های کاراکتر مکان محسوب می شوند و در صورتی که هر دو به خوبی در مکان تحقق یابند انسان به حس مکان، نایل خواهد شد.

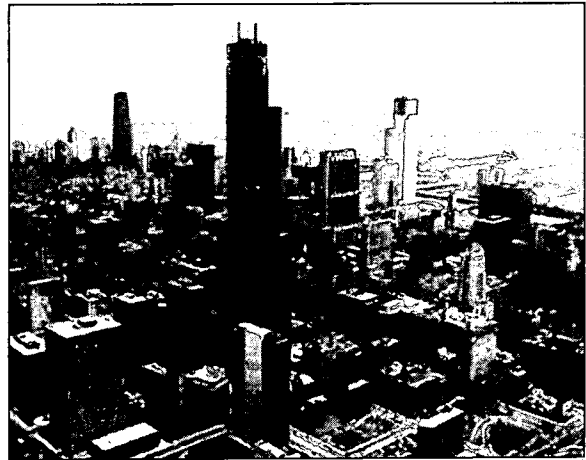
ع - نتیجه گیری:

مکان، محملی برای قرار یافتن و به آرامش رسیدن انسان سرگشته‌ای است که در طول هزاران سال تاریخ پرنشیب و فراز خویش، بارها و بارها به آفرینش آن دست یازیده و با نهادن حد و مرز بر آن، با تلاش در آنچه توحید زمین و آسمان نام یافته است و با پذیرش تقدیر محتوم خویش به سوی فنا و نیستی، هربار به آن معنایی راز آلود بخشیده است. رازی که در سایه روشن‌های هستی، همواره مکتوم مانده است. او موجود - در - جهانی [دازاین] بوده که یکسره، در پی یافتن قلمرو گمشده خویش بوده است. آن زمانی که خود را در نظام هستی در هم تنیده و جدا ناشدنی می‌دید، مکان او نیز رنگ و بوی یگانگی و وحدت به خود می‌گرفت. یگانگی چارگانه، جایی که در آن خداوند با همه جبروت و لطفش حضور پیدا می‌کرد، آسمان با ترنم باران به آن تر و تازگی می‌بخشید، زمین با آشکار نمودن آنچه در خود نهان داشت، مادری می‌کرد و انسان، نیستی خود را در دل این هستی رقم می‌زد. چنین مکانی چیزی نبود جز آنچه در آغاز بر او رقم خورده بود و انسان با بنا نمودن و ساختن کاری نکرده بود جز آنکه آن هویت پنهان را به عرصه وجود آورده بود. همه همان بودند که بودند. سازی نبود که جداگانه نواخته شود و آوایی نبود که هارمونی زیبایی چنین بودنی را بر هم زند و این چنین بود که فضا زیسته می‌شد. در این فراشد، انسان و مکان یک هستی را رقم می‌زدند و لذا هویتشان درهم آمیخته می‌گردید، یکی بدون دیگری شناسه خود را از دست می‌داد. مرکز هستی دازاین [انسان] - در - جهان [در کاشانه تبلور می‌یافت و امتداد این هستی تا لایتناهی کشیده می‌شد. در حالی که در این مسیر جادویی، ارزش‌های زندگی اجتماعی او نیز محمل‌های خود را می‌یافت و لذا عرصه‌های عمومی در تداومی تسلسل گونه شکل می‌گرفتند و سکنی‌گزینی در تنوعی از خصوصی‌ترین لحظه‌های حیات فردی تا زیست - جهانی مشحون از حضور سایر انسان‌ها، عینیت می‌یافت. فضای زیسته به عنوان محتوای معنادار همه اقدامات انسانی، با جمع آمدن و سازماندهی سه بُعدی عناصر و با برخورداری از کاراکتری متمایز انسان را در درون خود جای می‌داد و امن و امان و تعلق به مکان را به او ارزانی می‌داشت. دیالکتیک درون - بیرون چالشی بود که همواره فرا راه او قرار داشت و هر آینه که می‌توانست از طریق ساختنی مبتنی بر سکنی‌گزینی به عرصه درونی خویش نایل شود، سلم و قرار و آرامش در زندگی اش معنا یافته و حس مکان با همه قدرت و صلابت خویش، بر روح او سایه می‌انداخت. در این روند، فضا و مکان نه پدیده‌ای بیرونی و نه تجربه‌ای درونی، بلکه نقطه تلاقی این دو و عینیت بخش مأواجویی و سکنی‌گزینی او شمرده می‌شد. از این منظر هستی انسان، اساساً فضایی است و یکی بدون دیگری فاقد معناست.

از نظر هیدگر، حفاظت از طبیعت، به معنی حفظ آن از خطر نیست، بلکه، به معنی آزاد گذاشتن آن براساس ماهیت آن است. بدیهی است که برای فهم نظرات هیدگر نباید فلسفه او را به صورت سطحی و گذرا برداشت نمود؛ آنچه مورد نیاز است فهم عمیق تری از این نکته است که ما کیستیم؟ این گفته هیدگر که: "بگذاریم باشیدنی‌ها باشند". نباید صرفاً به شعاری برای برنامه ریزی و سیاستگذاری تبدیل شود، بلکه باید به چراغ هدایتی تبدیل شود که ما را به سوی یک آگاهی عمیق تر از خود و از جهان، رهنمون سازد. در واقع سکنی‌گزینی، آن گونه که به وسیله هیدگر توصیف شده است فرایندی را در بر می‌گیرد که از طریق آن، مکانی که ما در آن هستیم به جهانی شخصی/ اجتماعی و به کاشانه بدل می‌گردد.

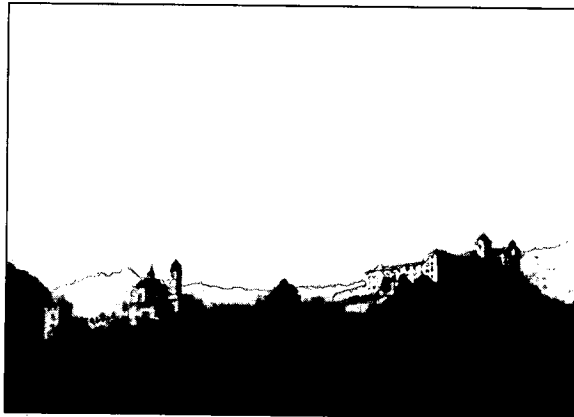
عارفی ضمن تمایز قابل شدن بین مکان و غیر مکان^{۴۹}، بر این اعتقاد است که مکان دارای ارتباطی تاریخی [کرونولوژیکی] با یک زمینه وسیع تر فیزیکی، فرهنگی یا احساسی است در حالی که غیر مکان فاقد چنین ارتباطی است. او همچنین می‌گوید:

"در حالی که مکان داری^{۵۰} موجب احساس ریشه دار بودن و تعلق به محیط گشته و مجسم کننده خواست و اراده است، بی مکانی دلالت بر فقدان معنی دارد."^{۵۱}



تصویر ۳ - دستکاری و مداخله در محیط، عامل اصلی بی مکانی
مأخذ: (1980): Norberg-Schulz.

نوربرگ شولتز نیز، تعلق داشتن به مکان را به معنای برخورداری از یک پایگاه وجودی می‌داند:
"زمانی که خداوند سبحان به آدم (ع) گفت: تو بر روی زمین تبعیدی و سرگردان خواهی بود، در واقع انسان را در مقابل اساسی ترین مشکل او قرار داد: عبور کردن از قلمرو و دوباره به دست آوردن مکان گمشده."^{۵۲}



تصویر ۴ - یگانگی چارگانه: تجلی بخش سکنی‌گزینی
 مأخذ: (1980) Norberg-Schulz.

چنین است که معماری و شهرسازی به عنوان عرصه تبلور فرم‌ها و مکان‌های معنادار هستی بشر در طول تاریخ نمایشی از حضور خداوند، انسان و طبیعت می‌گردد، در حالی که واجد باز نمودی بسیار عینی از پدیده‌های واقعی بوده و بیان صوری مکان را به مدد مصالح، شکل، بافت، رنگ، مقیاس و ... در ترم‌هایی چون محصوریت، گشودگی، تیرگی، درخشندگی و ... مقدور می‌سازند و فضای وجودی را شکل می‌بخشند. معماری و شهرسازی در طی تاریخ بارها توان خود را در خلق مکان‌های واجد ارزش به اثبات رسانده‌اند و به آشکار نمودن معانی‌ای که به طور بالقوه در محیط داده شده، وجود داشته، یاری رسانده‌اند. فرایندی که با تحقق بخشیدن به جهت‌یابی و شناسایی مکان، تعلق واقعی را برای دازاین مقدور ساخته است.

این فرایند تا زمانی که نگاه انسان به هستی و به طبیعت نگاهی توأم با حفاظت و آسیب‌نرساندن بود، تداوم می‌یابد و از آن لحظه‌ای که مداخله جای مدارا و زیاده روی جای اعتدال را می‌گیرد دچار اعوجاج و گمراهی می‌گردد. این نگاه جدید، غریبانه، طبیعت را در مقابل خود قرار داده و با شیوه‌ای مغرورانه، از خود طبیعت دور می‌شود و آن را در قالب تعریف‌ها و تحریف‌ها زندانی می‌نماید. و چنین شد که انسان دیگر برای سکنی‌گزینی نساخت و سفر بر حضر رجحان یافت و هویت مکان در بی‌هویتی معنا شد. آن همه تجارب بشری و امکانات وجودی که تاریخ را رقم زده بود به دلیل رویکرد در زمانی به جای هم‌زمانی نادیده گرفته شد و با انگاره‌ای باطل، اندیشیدن و بنا کردن به جای هم‌نوایی و هم‌آوایی، هر یک با غفلت از سکنی‌گزینی به راه خود رفتند. باور نیل به واقعیت مطلق، ره آورد دوگانه پنداشتن عین و ذهن گردید و انسان بر بلندای واقعیت خود ساخته، هستی فرادستی اشیاء را جایگزین هستی تو دستی نمود و چنین شد که معنی از زندگی او رخت برپست.

ماهیت تجربه مکان و محیط، به طور قابل توجهی دقیق‌تر، پیچیده‌تر و چند بُعدی‌تر از آن است که روش‌های علمی مرسوم - از جمله اثبات‌گرایی - مطرح می‌کنند. محیط‌ها، چشم‌اندازها و مکان‌ها از نظر کاراکنندگی و هویت، دارای چندین چهره هستند و شناسه‌های آنها از داده‌های محسوس تا خصوصیات کمتر قابل رؤیت نظیر حال و هوا و روح و قداست، متغیر است. تجارب مکانی لزوماً زمان‌مند و خاطره‌مدار هستند و از آنجا که کاراکنندگی و شخصیت فرد با مکان در هم آمیخته می‌شود، از دست دادن هر کدام از آنها می‌تواند بر نحوه ارتباط با دیگری تأثیر بگذارد.

باید برای آگاهی جمعی ما این امر شناخته شده باشد که حتی محدودترین نوع ارتباط‌ها به بودن - در - مکان و متعاقب آن حس تعلق و حس امنیت کمک می‌کند. اما همان‌گونه که ریچارد ا. پالمر نیز می‌گوید: "هستی چیزی در نگاه تحلیلی تأملی منکشف نمی‌شود بلکه در لحظه‌ای منکشف می‌شود که در آن لحظه آن شیئی در متن کامل کارکردش در جهان از اختفا بیرون می‌آید. به همین سان، خصلت فهم از طریق فهرست تحلیلی صفات آن و یا در نور کامل کارآیی درست آن، دریافته نخواهد شد، بلکه خصلت آن وقتی درست فهمیده خواهد شد که نقص و شکستی در آن روی دهد، وقتی که فهم با مانع برخورد کند، یا شاید وقتی که شیئی چیزی را که باید داشته باشد، از دست می‌دهد."^{۵۴} از این روست که معنی مکان آن زمان آشکار گردید که مکان به عنوان گستره‌ای از فضا که دارای بار معنایی و ارزشی است، به غیر مکان و بی‌مکانی تغییر چهره داد. آن زمانی که نقصی روی داد و کاستی به وجود آمد، آن زمان که دیالکتیک درون/ بیرون تعریف صحیح خود را از دست داد. اینک انسان معاصر، پس از تغافل حداقل یکصد ساله، پی برده است که مکان به عنوان بخشی از هستی او، به عنوان عرصه سکنی‌گزینی او و به عنوان تحقق بخش فضای هستی او، درست کار نمی‌کند، دچار دگردیسی شده، جایی که باید از آن عبور کرد، جایی که بیشتر حضور خداگونه انسان تکنولوژی زده را به رخ می‌کشد تا مهر و لطف پروردگار را، جایی که نه تنها زمین را از نهبان بودگی اش آشکار نمی‌سازد، بلکه با آن چون غریبه‌ای همیشه متوقع رفتار می‌کند و لذا شناسایی و توصیف دیالکتیک مکان/ غیرمکان موضوع روزگار ما می‌گردد:

"در حال حاضر به نظر می‌رسد که هیچ راه حلی برای این تناقض نما [پارادوکس] وجود نداشته باشد، من فقط می‌توانم پیشنهاد کنم که جنبه‌های مثبت مکان و بی‌مکانی به طریقی در هم ادغام شوند، شاید از این اتحاد و یکی شدن، راه‌حلی برای روش‌های پایدار زندگی در نظام هستی، سر برآورد. به این ترتیب شاید بتوانیم احتیاجات فوری و معمولی زندگی خود در مکان‌های خاص را با مقوله‌های بزرگتر محیطی و اجتماعی، مرتبط سازیم."^{۵۵}

نیاز داریم، با یک ارتباط پرثمر با زمین و آب با گیاه و حیات حیوانی، با فصول آسمانی و ... چنین بازگشتی به خانه، مستلزم توصیف و تأویل کار، عشق، روش های زندگی، زبان و هنرهاست. برنامه ریزی شهری و منطقه ای، طراحی و معماری می توانند گرد هم آمدن را تجلی بخشند و به تعلق انسان ها به خود، به جامعه، به طبیعت و به الوهیت کمک کنند. این تخصص ها می توانند راه و رسم جدید تعلق داشتن را عینیت ببخشند، در حالی که لازم است هر یک دچار دگرپرسی و استحاله گردند تا نقش خاص و جدید خود را ایفا نمایند.^{۵۷}

اما همان گونه که دیوید سیمون می گوید: "صرف نظر از موقعیت تاریخی، اجتماعی، تکنولوژیکی و جغرافیایی، انسان ها همیشه به مکان نیاز خواهند داشت، زیرا برخورداری از مکان و شناسایی آن، بخشی از وجود بشر است."^{۵۶} ماگروثر نیز در این باره می گوید:

"ما به مکانی نیاز داریم که بتوانیم در آن به اجتماعی تعلق پیدا کنیم - منظری از هستی که داده شده است - به مکانی که در آن مسئولیت بپذیریم و به الگوهای معنادار زندگی که انسان ها را با هم گرد آورند؛ ما به محل ویژه ای در روی زمین

پی نوشت ها:

۱ - رجوع کنید به:

Mahyar. Arefi, Non - Place and Placelessness as Narratives of Loss: Rethinking the Notion of Place, urban Design. 1999. Vol 4, No. 2

۲ - Functionalist

۳ - Here

۴ - Placeless

۵ - Ahistorical

۶ - رجوع کنید به:

Norberg - Schulz, C. The Phenomenon of Place. In : Nesbitt, Kate . (Ed). Theorizing a New Agenda for Architecture, An Anthology of Architectural Theory 1965 - 1995. New York: Princeton Architectural Press. 1996.

۷ - برگرفته از:

K. Frampton. On Reading Heidegger. In: Nesbitt, Kate. (Ed). Theorizing a New Agenda for Architecture, An Anthology of Architectural Theory 1965 - 1995. New York: Princeton Architectural Press. 1996.

۸ - Optimization

۹ - زیست - جهان یا Life world به زمینه، مفهوم، آهنگ تلویحی و سرپیسته زندگی روزمره اشاره دارد، زندگی روزمره ای که مردم به طور طبیعی هیچ توجه خودآگاهانه و تأمل آمیزی به آن ندارند. زیست جهان در هر مرحله ای از تحول تاریخی و نزد هر گونه اجتماعی یک واقعیت عینی به حساب می آید. برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به:

- ژان فرانسوا، لیوتار. پدیدار شناسی، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران، نشر نی، چاپ اول، ۱۳۷۵.

- آرون، گورویچ. دورنمای تاریخی نظریه التفاتی بودن آگاهی، ترجمه امیرحسین رنجبر، فصلنامه فرهنگ، سال نهم، شماره دوم، سلسله ۱۸، تابستان ۱۳۷۵

D, Seamon. A way of Seeing People and Place, Phenomenology of Environment Behavior Research . In : Wapner. et al. (Eds). Theoretical Perspectives in Environment Behavior Research. New York: Kluwer Academic Plenum Publishers. 2000.

۱۰ - برای اطلاع بیشتر از نظرات ماگروثر در این زمینه، لطفاً مراجعه کنید به:

R, Mugerauer. Interpretations on Behalf of Place. Albany: State University of New York press. 1994.

۱۱ - پدیدار شناسی هرمنوتیک یکی از شاخه های تفکر پدیدار شناسی است که پس از اشاعه این تفکر توسط پایه گذار آن، ادموند هوسرل، توسط گروهی از دانشجویان او و با تغییراتی در اصول اولیه آن، بنیاد نهاده شد. منابع زیر به بحث در این باره پرداخته اند:

- محمدرضا، ریخته گران: منطق و مبحث علم هرمنوتیک، اصول و مبانی علم تفسیر، تهران، نشر کنگره با همکاری مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، بهار ۱۳۷۸.

- ریچارد ا. پالمر: علم هرمنوتیک، ترجمه محمد سعید کاشانی، تهران، انتشارات هرمس، ۱۳۷۷.

- محمود، خاتمی: جهان در اندیشه هیدگر، تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ اول، ۱۳۷۹.

- دیوید، هوی: هیدگر و چرخش هرمنوتیکی، در: هرمنوتیک مدرن، گزیده جستارها، ترجمه بابک احمدی و دیگران، تهران، نشر مرکز، چاپ دوم، ۱۳۷۹.
۱۲ - مراجعه کنید به:

D. Seamon. A way of Seeing People and Place, Phenomenology in Environment Behavior Research .
Lived Experience - ۱۳

Concretization of Existential space - ۱۴

Return to the things - ۱۵

Places are essentially what they are ... - ۱۶

۱۷ - این سخن نوربرگ شولتز در منبع زیر نقل شده است:

David , Seamon. The Phenomenological Contribution to Environmental Psychology. Journal of Environmental Psychology. 2. 119 - 140

۱۸ - حیث التفاتی یا Ententionality یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های تفکر پدیدار شناسی است و ناشی از این نگرش است که "آگاهی، همواره آگاهی از چیزی است" و در واقع، احساس، ادراک، تعقل و هرگونه فعل و انفعال ذهنی همواره احساس چیزی، ادراک چیزی، تعقل چیزی است و به عبارتی دنیا زمانی برای انسان واجد معنا می‌گردد که به شهود او در آید و در غیر اینصورت جهان به جهان فی نفسه، یعنی جهانی بدون ارتباط با انسان بدل می‌گردد و به این ترتیب، ذهن و آگاهی، شرط ظهور و پدیدار شدن عالم می‌گردد.

چنین نگرشی دقیقاً در مقابل دوگانه انگاری دکارتی قرار دارد و به انگاره جدایی ذهن و عین خاتمه می‌دهد.

۱۹ - به نقل از:

Louise , Milion . A World of Many Places. Environmental & Architectural Phenomenology Newsletter, vol. 7, No. 3, Fall 1996

۲۰ - Terms

۲۱ - فضای زیسته یا "Lived space" به معنی فضا، آن گونه که تجربه شده است می‌باشد و ارتباط نزدیکی با زیست - جهان دارد.

۲۲ - به نقل از:

Christian, Norberg - schulz. The Phenomenon of place

۲۳ - باید توجه داشت که تفکیک مکان به فضا و کاراکتر به منزله جدا نمودن و تجزیه مکان به شیوه مرسوم علمی نیست. بلکه صرفاً به منظور تسهیل مطالعه است. هدف نهایی در پدیدار شناسی مکان، مطالعه مکان به عنوان یک کلیت از دیدگاهها و پرسپکتیوهای گوناگون است.

۲۴ - این مقاله ابتدا در قالب یک سخنرانی در سال ۱۹۵۱ میلادی توسط هیدگر ارائه گردید و سپس همراه با مقالات دیگری در سال ۱۹۵۴ به چاپ رسید.

۲۵ - برگرفته از:

مارتین هیدگر: ساختن، باشیدن، اندیشیدن، در: نیچه، هیدگر، گادامر و دیگران: هرمنوتیک مدرن، ترجمه بابک احمدی و دیگران، تهران، نشر مرکز، چاپ دوم، ۱۳۷۹.

۲۶ - این ارتباط را دیباچ به زیبایی توصیف می‌کند:

"به عقیده هیدگر، ساختمان، توحید آسمان و زمین، ملکوت و ملک، لاهوت و ناسوت است. ساختمان است که جا برای ارض و سما می‌آفریند. این ساختمان، خانه است، گرچه نه ضرورتاً خانه به معنی معمولی آن. صورت این ساختمان، صورتی است که به فضای محض داده شده است (گرچه این فضا را به قول هیدگر، نباید به مثابه یک هویت یگانه در نظر گرفت.) هیدگر راست می‌گوید و با همین ترکیب سنخیت‌های مادی و صورتی فضا است که ساختمان بیش از هندسه و ریاضیات به فضا نزدیک است و در یک کلام آن را ممکن می‌سازد."

برگرفته از:

سید موسی دیباچ: صورت مکان و امکان صورت، نامه فلسفه، دفتر پژوهشهای فرهنگی، سال دوم، شماره دوم، پیاپی پنجم، زمستان ۱۳۷۷ و بهار ۱۳۷۸، ص ۲۲.

۲۷ - برگرفته از:

Ingrid Leman, Stefanovic. Temporality and Architecture: A Phenomenological Reading of Built Form. Journal of Architectural and Planning Research, 11: 3 (Autumn 1994).

۲۸ - رجوع کنید به:

Edward, Relph. Geographical Experiences and Being - in - the World: The Phenomenological Origins of Geography . In: Seamon, D and Robert Mugerauer. (Eds.). Dwelling, Place and Environment: Towards the Phenomenology of Person and World. Florida: Krieger publishing company. 2000

Boundary - ۲۹

Enclosure - ۳۰

Centralization - ۳۱

Insideness/ outsideness - ۳۲

۳۳ - برگرفته از:

کریستین نوربرگ شولتز: هستی، فضا و معماری، ترجمه محمد حسن حافظی، تهران، انتشارات تهران، ۱۳۵۲.

Boundary Line - ۳۴

۳۵ - مراجعه کنید به:

Y, Ashihara. The Aesthetic Townscape. MIT press. 1983

Extension - ۳۶

۳۷ - نگاه کنید به:

Christian, Norberg schulz. Meaning in Western Architecture. United States of America: Praeger Publishers. 1975.

Given - ۳۸

۳۹ - برگرفته از:

Christian, Norberg schulz. The Phenomenon of Place. P. 427.

Orientation - ۴۰

Identification - ۴۱

Environmental Image - ۴۲

Feeling at Home - ۴۳

Alienation - ۴۴

۴۵ - برگرفته از:

Christian, Norberg schulz. The Phenomenon of Place . p. 424

Sparing and Preserving - ۴۶

Allowing it to be and become - ۴۷

۴۸ - نگاه کنید به:

David. Seamon. Concretizing Heidegger's Notion of Dwelling: The Contribution of Thomas Thiis - Evensen and christopher Alexander: <http://www.Thea.Tu-cottbus.de/wolke/eng/subjects/982/seamon-t.html>.

Non - place - ۴۹

Placeness - ۵۰

Rootedness - ۵۱

۵۲ - برگرفته از:

Mahyar, Arefi. Non - Place and Placelessness as Narratives of Loss: Rethinking the Notion of Place

۵۳ - نگاه کنید به:

Christian, Norberg schulz. The Phenomenon of place . p. 426

۵۴ - برگرفته از:

ریچارد، ا. پالم: علم هرمنوتیک، ترجمه محمد سعید کاشانی، تهران، انتشارات هرمس، ۱۳۷۷، ص ۱۴۸.

۵۵ - نگاه کنید به:

Ted, Relph. Reflections on Place and Placelessness. Environmental & Architectural Phenomenology Newsletter, vol. 7, No. 3, Fall 1996.

۵۶ - برگرفته از:

David Seamon. A singular Impact . Environmental & Architectural Phenomenology Newsletter. Vol. 7, No. 3, Fall 1996.

فهرست منابع و مآخذ:

منابع فارسی:

- ۱- پالم، ریچارد: علم هرمنوتیک، ترجمه محمد سعید کاشانی، تهران، انتشارات هرمس، ۱۳۷۷.
- خاتمی، محمود: جهان در اندیشه هیدگر، تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ اول، ۱۳۷۹.
- دیباج، سید موسی: صورت مکان و امکان صورت، نامه فلسفه، دفتر پژوهشهای فرهنگی، سال دوم، شماره دوم، پیاپی پنجم، زمستان ۱۳۷۷ و بهار ۱۳۷۸، ص ۲۲.
- ریخته گران، محمد رضا: منطق و مبحث علم هرمنوتیک، اصول و مبانی علم تفسیر، تهران، نشر کنگره با همکاری مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، بهار ۱۳۷۸.
- گوریچ، آرون: دورنمای تاریخی نظریه التفاتی بودن آگاهی، ترجمه امیرحسین رنجبر، فصلنامه فرهنگ، سال نهم، شماره دوم، سلسله ۱۸، تابستان ۱۳۷۵.
- لیوتار، ژان فرانسوا: پدیدار شناسی، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران، نشر نی، چاپ اول، ۱۳۷۵.
- نوربرگ شولتز، کریستین: هستی، فضا و معماری، ترجمه محمد حسن حافظی، تهران، انتشارات تهران، ۱۳۵۳.

- هوی، دیوید: هیدگر و چرخش هرمنوتیکی، در: هرمنوتیک مدرن، گزیده جستارها، ترجمه بابک احمدی و دیگران، تهران، نشر مرکز، چاپ دوم، ۱۳۷۹.
- هیدگر، مارتین: ساختن، باشیدن، اندیشیدن، در: نیچه، هیدگر، گادامر و دیگران: هرمنوتیک مدرن، ترجمه بابک احمدی و دیگران، تهران، نشر مرکز، چاپ دوم، ۱۳۷۹.

منابع لاتین:

- Mahyar. Arefi, (1999). Non - Place and Placelessness as Narratives of Loss: Rethinking the Notion of Place. Journal of urban Design. Vol 4, No. 2
- Ashihara, Y. (1983). The Aesthetic Townscape. MIT Press.
- Frampton, K. (1996) . on Reading Heidegger. In: Nesbitt, Kate. (Ed.). Theorizing A New Agenda for Architecture, An Anthology of Architectural Theory 1965-1995 . New York : Princeton Architectural Press.
- Milion, Louise. (1996). A world of places. Environmental & Architectural Phenomenology Newsletter, vol. 7, No. 3, Fall 1996.
- Mugerauer, Robert. (1994). Interpretations on Behalf of place. Albany: State University of New York press.
- Norberg - Schulz, C. (1975). Meaning in Western Architecture. United States of America : praeger Publishers.
- Norberg - Schulz, C. (1980) . Genius Loci : Toward a Phenomenology of Architecture . New York : Rizzoli
- Norberg Schulz, C. (1996) . The Phenomenon of Place. In: Nesbitt, kate. (Ed.). Theorizing A New Agenda for Architecture, An Anthology of Architectural Theory 1965-1995 . New York : princeton Architectural Press.
- Relph, T. (1996). Reflections on place and placelessness. Environmental and Architectural Phenomenology Newsletter, Vol. 7, No. 3
- Relph, E (2000). Geographical Experiences and Being in - the - world: The Phenomenological origins of Geography . In: Seamon, D and Robert Mugerauer [Eds]. Dwelling , Place and Environment: Towards the Phenomenology of Person and World. Florida: Krieger publishing company.
- Seamon, D. (1996). A Singular Impact . Environmental & Architectural Phenomenology. Vol. 7, No. 3
- Seamon, D. (1998). Concretizing Heidegger's Notion of Dwelling: The Contribution of Thomas Thiis - Evensen and Christopher Alexander: <http://www.Thea.Tu-cottbus.de/wolke/eng/subjects/982/seamon-t.html>.
- Seamon, D. (2000) . A Way of Seeing People and Place, Phenomenology of Environment Behavior Research. In: Wapner. et al. (Eds). Theoretical Perspectives in Environment Behavior Research. New York: Kluwer Academic Plenum Publishers.